



مجلس‌الافتدای‌عبدالعلیه(نستسه) در حال دریافت نشان از دست‌نزد آل‌انگلیس

بهائیت نام شعبه‌ای از یک آیین ساختگی است که به «بابیه» معروف شده بود.

بابیه در دوره حکومت قاجار شکل گرفت. در آن زمان علمای شیعه به ۲ دسته شیخیه و امامیه تقسیم می‌شدند. گروهی از آنان به روایات و احادیث بیش از آیات قرآن توجه داشتند و معتقد بودند امام زمان نیز همچون دیگر امامان شیعه از این دنیا رفته ولی روح او در آینده در بدن فرد دیگری حلول خواهد کرد. به این گروه «شیخیه» می‌گفتند که با این تفکر، راه برای ادعای مهدویت از سوی افراد گوناگون باز شد. گروه دیگر از عالمان شیعه به زنده بودن امام زمان اعتقاد داشتند و احکام دینی را براساس آیات قرآن و روایات و احادیث، برمی‌گزیدند که به اینان «امامیه» می‌گفتند.

یکی از معروف‌ترین عالمان شیخیه، «سیدکاکلم رشتی» بود و اواخر دوره زندگی خود گفته بود امام زمان پس از مرگ من ظهور خواهد کرد. با مرگ او، ۳ تن از شاگردانش، هر یک در گوشه‌های خود را جانشین او خواندند. از جمله سیدعلی‌محمد

در هیاهوی مشروطه‌خواهی، شیخ‌فضل‌الله نوری که یکی از علمای آگاه و تراز اول تهران محسوب می‌شد، به‌روشنی پی برد مشروطه از مبانی شریعت فاصله دارد. لذا با طرح نظریه «مشروطه مشروعه» خواستار تطبیق قوانین باشریعت اسلام‌شد.دغدغه اصلی او انحراف قوایتین و تضعیف بنیان‌های شریعت بود لذا به سرعت به آنچه در حال رخ دادن بود واکنش نشان داد و با تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم(ع) عملاً مخالفت خود را با مشروطه به معنای غربی نشان داد.

کتاب «اندیشه سیاسی شیخ‌فضل‌الله نوری» که توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسیده است، با بررسی سیر تاریخی مشروطه به بازخوانی بنیان‌های اندیشه شیخ فضل‌الله پرداخته است که در ادامه می‌توانید قسمتی از این کتاب را مطالعه‌کنید.

شیخ با اعلام رضایت از تأسیس عدالتخانه در عرصه سیاسی مشروطه اعلام حضور جدی نمود و همبای آقایان علما و هممیمان با ایشان به عمل سیاسی مبادرت کرد و البته منظور او از عدالتخانه خانه عدلی بود که «نمایندگان حقیقی و طبیعی اصناف و دستجات مختلف کشور در آن گرد آمده و فی آنکه در کار حکم شرع (یعنی حوزه حکومت شرعی- قضایی فقه‌های جامع‌الشرایط) دخالتی نمایند برای خصوص دوائر دولتی و اعمال و رفتار عمل حکومتی از شخص شاه و درباریان گرفته تا پایین‌ترین مأمور دیوان دستوروعمل و قانون کار بنویسند و بر اجرای درست و اصولی و کامل آن قوانین نیز نظارت‌های جدی به عمل آورند تا بدین‌سان نطفه خودکامگی‌ها و اسسالم نظام مفسدنت‌بار حاکمیت اراده فردی، برای همیشه خشک شده و دیگر چنان نباشد که با تغییر و تبدیل یک صدراعظم و اقدام خودسرانه یک حاکم، سرنوشت سیاست دست‌خوش دگرگونی و تغییر گردد و دست‌تگاه حکومت مجدداً شاهد آن همه خودبختی‌ها و خودفروشی‌ها باشد». همچنین شیخ در تعقیب این هدف، رویاروی «عین‌الدوله» قرار گرفت و همراه «طباطبایی» و «پهپهانی» و دیگر علما به قم عزیمت کرد و نهایتاً موفق به اخذ دستخط از شاه درباره تأسیس مجلس شورای ملی (که تا این زمان و در ادبیات مبارزاتی علما قرائتی غیر از عدالتخانه مورد نظر نداشت) گردیدند. در این حال به نظر می‌رسد دلیل اینکه شیخ حتی در عین زمان بر پیوند «اسلامی» مجلس شورا تأکید نکرده و بر آن اصرار ننموده، آن باشد که ایشان هیچ‌گاه‌احتمال استحاله عدالتخانه و مجلس شورا را به مشروطیت غربی از نظر نگذرانده و در واقع چنین

از ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۶ ق در قلعه «چهریق دز»- نزدیک ارومیه- زندانی بود و بسا پیروانش مکاتبه می‌کرد. فتنه‌انگیزی و شورش پیروان بساب در آغاز دوران پادشاهی «ناصرالدین شاه» به اوج خود رسید و «میرزاتی‌خان امیرکبیر» صدراعظم وقت تصمیم به خاموش کردن فتنه بابیان گرفت. باب که این بار حاضر به توبه از گفته‌های خود نبود، در ۱۲۶۶ق در تبریز اعدام شد. او احکام اسلامی را کنار گذاشته و ادعاهای جدیدی می‌کرد و همه آنها را در کتاب «بیان» گردآوری کرده بود. پیروانش او را پیامبر تازه خدا می‌دانستند و بر این باور بودند که هر ۱۰۰۰ سال یک بار، دین خدا تغییر می‌کند و اکنون نوبت به تغییر دین اسلام رسیده است. بابیان که از اعدام سیدعلی‌محمد به خشم آمده بودند، در پی قتل ناصرالدین شاه برآمدند اما اقدام آنان نافرجام ماند و شاه نیز فرمان قتل‌عام بابیان را صادر کرد که تنها عده‌ای از آنان موفق به فرار شدند. در میان شاگردان سیدعلی‌محمد، ۲ برادر به نام‌های «میرزاحبی» و «میرزاحسینعلی نوری» بر سر جانشینی او به رقابت پرداختند. میرزاحبی بیشتر مورد توجه باب بود و باب او را جانشین خود کرده بود و لقب «صبح ازل» را به او داده، او را مأمور کامل کردن کتاب «بیان» کرده بود. اما با اعدام باب، میرزاحسینعلی برادر بزرگ‌تر میرزاحبی که خود را «په‌الله» نامیده بود، ادعای جانشینی باب را کرد. از این رو، گروهی از بابیان به میرزاحبی پیوستند که آنان را «ارلیان» و گروه دیگر را که به میرزاحسینعلی گرویدند، «بهاییان» می‌خواندند.

میرزاحسینعلی که در واقعه تیراندازی ۲ تن از بابیان به ناصرالدین شاه متمم به رهبری این ترور شده بود، مدتی در مقر تاسساتی سفارت روس در زرگنده شومیران مخفی شد و سرانجام با توافق سفارت روس تحویل صدراعظم قاجار، میرزا آقاخان نوری و در نهایت راهی عراق شد. میرزاحبی نیز پیش‌تر به عراق گریخته بود. عراق در آن زمان جزئی از پیکره عثمانی به شمار می‌رفت. میرزاحسینعلی که خود را جانشین واقعی باب خوانده بود، ادعای پیامبری کرد و گفت همان کسی است که باب، مژده ظهورش را داده بود. این ادعا، اختلاف میان ۲ برادر را افزایش داد و میان پیروان آن دو درگیری‌هایی رخ

نگاره‌ها

نگاهی تاریخی به شکل‌گیری فرقه ضاله بهائیت

آیین ساختگی

داد. دولت عثمانی نیز میرزاحسینعلی را به عکا در فلسطین و صبح ازل را به قبرس تبعید کرد.

صبح ازل در قبرس مُرد اما پیش از مرگ، داماد خود شیخ «احمد روحی» را به جای خود و به رهبری اندک پیروانش برگزید اما په‌الله در عکا کتاب «قدس» شامل دستورهای مذهبی بهاییان را نوشت که با دستورهای کتاب «بیان» تفاوت داشت. او نیز در عکا مُرد و پسرش «عباس افندی» مشهور به «عبدالپها»، رهبر بهاییان شد. این در حالی بود که عبدالپها نیز با برادرش محمدعلی بر سر جانشینی پدر اختلاف داشت و در ابتدا بسیاری از بهاییان به او گرویده بودند. این اختلاف سبب درگیری‌های شدیدی میان بهاییان شد. عبدالپها سفرهای زیادی به کشورهای مختلف کرد تا پیروان بیشتری بیابد. او در جنگ بریتانیا با عثمانی، جانب انگلیسی‌ها را گرفت و در آخر نیز به سبب همین همکاری، از انگلیسی‌ها لقب «بسر» دریافت کرد. عبدالپها که بسر نداشت، نوه خود «شوقی ربانی» (افندی) (۱۳۷۷-۱۳۱۴ق) را به جانشینی خود برگزید که این بار نیز بر سر جانشینی رهبر بهاییان، نزاع‌های شدیدی در گرفت. هم‌زمان با دوره سیاست شوقی ربانی بر بهاییان، دولت اسرنائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین تشکیل شد. او نیز در دیدار با رئیس رژیم صهیونیستی، از تأسیس دولت یهودی ابراز خرسندی کرد و ضمن اعلام دوستی بهاییان با صهیونیست‌ها، برای‌شان آرزوی موفقیت کرد. شوقی افندی در اواخر زندگی خود وصیت کرد سازمانی ۹ نفره، رهبری بهاییان را برعهده گیرد. مرکز این سازمان که «بیت‌العدل اعظم» خوانده می‌شود، در بندر حیفا، واقع در فلسطین است.

اکنون نیز به دلیل اختلاف همیشگی بر سر رهبری این فرقه، بهاییان به چند گروه و دسته تقسیم شده‌اند و هر گروه، خود را پیرو یکی از سران بهائیت‌می‌داند.

در دوره حکومت پهلوی، بهاییان از آزادی عمل بیشتری در ایران نسبت به دوره قاجار برخوردار شدند و نتوانستند برای رسیدن به هدف اصلی خود- که همانا تشکیل حکومتی بهاییی در ایران بود- دست به تلاش‌هایی بزنند. آنان بر این باور بودند ایران، سرزمین موعود بهاییان است و این کشور باید

به طور کامل در اختیار آنان قرار گیرد. از این رو به‌رغم ادعاهایشان مبنی بر دوری از امور سیاسی، وارد مشاغل دولتی و حکومتی می‌شدند و بدین وسیله زمینه به‌کارگیری بیشتر هم‌کیشان خود را در ادارات دولتی بویژه در مراکز عمده اقتصادی کشور فراهم می‌آوردند تا جایی که «امیرعباس هویدا» که بهایی بود، به مدت ۱۳ سال(۱۳۵۶-۱۳۴۳ش) سمت نخست‌وزیری ایران را در اشغال خود داشت. شاه نیز با نظر مثبت به آنان می‌نگریست و پزشکی مخصوص او، دکتر «عبدالکریم ایادی» نیز از پیروان بهائیت به شمار می‌رفت و ده‌ها شغل اقتصادی برای خود دست و پا کرده بود.

در دوره حکومت «محمدرضا پهلوی» چند اقدام عمومی علیه بهاییان در کشور صورت گرفت که هر بار، رژیم شاه درصد در برآمد برای مدتی، بهاییان شاغل در مراکز مهم دولتی را از دید عموم مخفی نگه دارد. اول‌بار در پی سخنرانی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی(ره) ضد گسترش فعالیت‌های بهاییان در ایران، شاه مجبور شد دستور تخریب خطیره‌القدس، مقر مذهبی بهاییان را در تهران صادر کند. بار دیگر در جریان انقلاب، زمانی که «هزبر یزدانی»، از پیروان بهاییان توانسته بود بخش عده‌های از سهام بانک صادرات ایران را بخرد، مراجع تقلید هر گونه همکاری با این بانک را حرام دانستند و این بانک تا آستانه ورشکستگی کامل پیش رفت که با خروج یزدانی از صف سهامداران، این بانک از خطر ورشکستگی نجات یافت. تحریم نوشته‌های بهایی کولا، بوویس، بابل‌آب و آسُو که متعلق به یک بهایی به نام «ثابت پاسال» بود از دیگر موارد مخالفت گسترده مردمی با بهاییان در زمان شاه به شمار می‌رود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت این فرقه به دلیل مغایرتش با احکام اسلامی و نیز همراهی آنان با آمریکا و اسرائیل، غیرقانونی اعلام شد.اکنون نیز این فرقه به یکی از ابزارهای مخالفت آمریکا ضد ایران تبدیل شده است و به‌ر بار، ایران به بهانه محدودیت برای بهاییان، از سوی کشورهای غربی تحت فشار سیاسی- اقتصادی قرار می‌گیرد.

در دنیا به ۵ میلیون نفر می‌رسد.

منبع:دایرةالمعارف انقلاب اسلامی، سوره مهر

و... بیان گردیده، آنچه مسلم و مورد اذعان جمله مشروطه‌پژوهان و حضاران در مشروطه اعم از موافق یا مخالف شیخ است، اینکه دغدغه‌دار بودن نسبت به دین و شریعت و احساس دوگانگی میان شریعت و مشروطه و عدم اعتماد به آن، مهم‌ترین دلیل مخالفت شیخ با اساس مشروطه است. «بناب چون پیشگامان آزادخواهان را بایى با طبیعى می‌پنداشتند، چنین می‌گفتندخواست‌شان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن می‌نویسند، این‌گونه سخنانی را در میان مردم نیز پراکنده می‌گردانیدند.»

کلام آخر در این باب تأمل در نگاه مقایسه‌سای شیخ به حقیقت مشروطه غربی و مشروطه مورد نظر او است. درباره مشروطه، نگاه شیخ به‌خوبی نشانگر آن است که ایشان دقیقاً به ابعاد و زوایای شکلی و ماهوی این مدل حکومتی و اهداف نهایی آن عارف بود: «حقیقت مشروطه، عبارت از آن است که منتجبین از بلدان به انتخاب رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و اینها هیأت مقننه مملکت باشند و نظر به مقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلاً مطابق با اکثر آرا بنویسند. موافق مقتضی عصر به عقول نایضه خودشان بسنودن ملاحظه موافقت و مخالفت آن با شرع اطهر، بلکه هر چه به نظر آنها نیکو و مستحسن آمد، او را قانون مملکتی قرار بدهند. مشروط به اینکه اساس متفق مواند آن قانون به ۲ اصل شوم (نامیومن) که «مساولات» و «حریت» افراد سکنه مملکت است باشد و سواى این، آنچه گمته‌اند کذب محض است». چنانکه از عبارات فوق برمی‌آید، تقنین مبتنی بر رأی اکثریت، آزادی و مساوات از اجزای لاینفک مشروطه و مؤلفه‌های آن قلمداد شده و بدیهی است شیخ از آن جهت که ملاحظات خاص خود را در کیفیت تحقق چنین مشروطه‌ای قابل دستیابی نمی‌داند با آن‌می‌ستیزد.

اما کلیه اقدامات شیخ چنانکه برخی آن را صرفاً معطوف به تخریب معرفی کرده‌اند، در نفی و طرد مشروطه خلاصه نمی‌گردد، بلکه او مدل مشروطه مشروعه خویش را به عنوان مدلی جایگزین تنها و تنها معطوف به اصلاح امور و حداکثر مجری اصول و قوانین شرع معرفی می‌کند: «این مجلس که به مرحمت اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه و سلطانه مرحمت شد، محض رفاهیت رعیت و اصلاح امور دولت است، فقط حدود این مجلس رسماً کارهای دولتی و اصلاحات امور سلطنتی است که سابقاً بر وجه استقلال واقع می‌شد و حال باید بر وجه شورا شود و به هیچ وجه در امور شرعیه و احکام اسلامیّه اثنی‌عسری چه معاشیه و چه معادیه دخالت و تعرضی ندارد.»

علم و فراماسونری

از اقدامات مشترک اسدالله علم و شاه که با تأیید آمریکا صورت گرفت، افشای اسامی افرادی بود که در فراماسونری عضویت داشتند. از سال‌ها پیش اغلب دولتمردان ایرانی به سازمان فراماسونری که تشکیلاتی مخفی و در خدمت انگلستان بود، وابستگی داشتند. اسدالله علم و شاه برای نشان دادن وابستگی این افراد به کشورهای خارجی و تبرئه کردن خود، عملیات دامنه‌داری انجام دادند. از جمله این اقدامات انتشار اسامی افراد فراماسونر به‌عنوان نوکر خارجی‌ها بود. در واقع شاه و پاند علم- شاپور ربه‌پورتر سعی داشتند با افشای اسامی فراماسون‌ها ضمن جلوگیری از بعضی مخالفت‌های ماسون‌ها کنترل و نظارت خود را بر این سازمان که به واسطه ارتباط با بیگانگان خود را رقیب شبکه علم- ربه‌پورتر می‌پنداشتند گسترش بدهند. انتصاب جعفر شریف امامی به ریاست لژ بزرگ ایران صحت این ادعا را اثبات می‌کند. مضافاً اینکه گذشت زمان نشان داد که هیچ‌گونه برخورد جدی با این تشکیلات نشد و امکانات فراوانی نیز در اختیار آنان قرار گرفت. اسدالله علم در این راستا فعالیت‌های بسیار گسترده‌ای انجام داد و با قرار دادن اسناد مربوط به عضویت افراد سرشناس فراماسونر در اختیار نویسندگان و مورخان وابسته به خود، کمک زیادی به شناساندن اعضای فراماسونری کرد. مهم‌ترین اثر منتشر شده درباره فراماسونری و فراماسونری‌های ایران کتاب سه جلدی اسماعیل راثین بود که طبق اسناد موجود اسماعیل راثین آن را با همیاری دربار و اسدالله علم تهیه و منتشر کرده بود.در واقع راثین هیچ‌گاه قادر نبود بدون کمک و کسب موافقت از رژیم، چنین کتابی بنویسد. دربار و اسدالله علم تهیه و منتشر وقتی کتاب سه جلدی اسماعیل راثین به نام «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» منتشر شد، بحث‌های دافی درگرفت. از جمله اینکه چطور شد چنین کتابی اجازه انتشار یافت و اینکه با وجود سوری بودن محافل ماسونی چگونه اسناد لژها در اختیار راثین قرار گرفت. او نیز دقت نشود در این کتاب تعریف مبالغه‌آمیزی نسبت به شاه وجود دارد، به این عبارت که «شاه از مجرای واسطگی اسدالله علم بسا وجود دریافت پیشنهادات و هدایای جالب و قیمتی، به عضویت لژهای فراماسونی درنیامد.»نویسنده کتاب «پدر و پسر» هم بر مساعدت پرازش اسدالله علم برای چاپ کتاب راثین تأکید می‌کند. به نظر وی علم با موافقت قبلی شاه می‌خواست بسیاری از رجال قدیمی ایران را که شامل مقامات مهمی مانند ریاست مجلسین، وزارت، سفارت، سناتوروی نمایندگی مجلس بودند، با معرفی آنها به‌عنوان عضو فراماسونری، تضعیف کند و در ضمن از ریشه‌دار شدن افرادی نظیر هویدا به وسیله این تشکیلات جلوگیری به عمل آورد. به همین دلیل بود که اسدالله علم به‌رغم وابستگی‌اش به انگلستان در تهیه منابع کتاب راثین و فراهم آوردن اسباب‌چاپ و توزیع آن فعالیت‌های زیادی انجام داد. اسدالله علم درباره انتشار کتاب راثین و چگونگی موضع گیری‌اش در قبال فراماسونری و فراماسون‌ها می‌نویسد: «... کتابی به قلم «اسماعیل راثین» درآمده به نام فراماسونری و سلسله عمل آن در ایران. تمام طبقه بهایی و اغلب رجال فعلی که بر سرکارند «مانند «شیرفامامی» رئیس مجلس سنا و «علا» وزیر اسبق دربار و یک ده ۷۰۰ نفری فراماسون هستند. خدا پدرش را بیامرزد. درباره من حقیقت را نوشته است. من این حکایت را برای مرحوم خان ملک ساسانی که پدر زن راثین و از مخالفان سرخست فراماسونری و از آزادخواهان بنام بود نقل کرده بودم که وقتی فراماسون‌ها پیش من آمدند و با اصرار دوستم کردند، گفتم من نتفخارم این است که این شاه ایران را می‌بوسم. دست کس دیگری را ولو امپراتور انگلیس باشد... حاضر نیستم ببوسم. از مراسم عضویت، دست‌بوسی گراند مستر (استاد بزرگ) است. هر چه اصرار کردند من شانه خالی کردم. حتی روزی از لندن به پاریس می‌رفتم که در هوپایم، شخصی خودش را به من نزدیک کرد و تعجب کردم که این خارجی چطور اینقدر خوب هویت مرا می‌شناسد، بعد خودش را معرفی کرد که فراماسون است و باز مرا دعوت کرد که باز هم رد کردم. از نخست‌وزیران مشروطیت فقط هزیر، مرحوم سپهبد زاهدی، مرحوم زر‌مزار، علی امینی و خود من جزو فراماسونری نبوده‌ایم.» اسدالله علم از نحوه عملکرد فراماسون‌ها در ایران سخت انتقاد می‌کند و آنها را سد راهی در برابر توسعه کشور می‌داند. علم هنگامی را به یاد می‌آورد که در زمان نخست‌وزیری‌اش پیشنهاد تشکیل سپاهیان دانش را داده بود اما به قول او «یک عده پدرسوخته که در رأس آنها همین فراماسون‌ها بودند به عرض می‌رسانند که این بچه‌های فاسد، دهات را خراب و آلوده خواهند کرد و این بزرگ‌ترین خطری است که رژیم شاهنشاهی را تهدید خواهد نمود.»